

مقاله ای در خصوص بررسی حقوق زن در اسلام :

( صنم نوروزیان کارشناس حقوقی وزارت صنایع و معادن )

#### مقدمه:

انسان از گذشته‌های دور تا به امروز در پی شناسایی حقوق خویش و در جهت تأمین و تضمین آن، همواره قربانی داده است. پرداخت هزینه‌های سنگین در این راه به تدریج جامعه بشری را به سوی تنظیم و تدوین حقوق بشر هدایت نمود. اعلامیه‌های حقوق که سابقه تدوین برخی از آنها به قرن‌ها قبل بازمی‌گردد نمونه‌ای از تلاش انسان در این راستا می‌باشد.

انسان همان موجودی است که آفرینش وی در زیباترین شکل ممکن صورت پذیرفته و خداوند خود را نسبت به چنین آفرینشی تحسین نموده، و بر همین اساس جایگاه شایسته و والای او را مورد تاکید قرار داده‌است. :

(و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً)

بنابراین تنها انسان است که تاج کرامت بر سر او نهاده شده، برتری او در جهان به روشنی اعلام گردیده و آنچه در آسمان و زمین است با اراده خداوندی در قبضه وی (انسان) قرار گرفته‌است. در این نگرش الهی بر خلقت انسان که سه محور آفرینش ویژه، جایگاه ویژه و اقتدار ویژه این موجود مورد توجه قرار می‌گیرد، برخورداری از حقوق ویژه نیز امری

طبیعی بوده به گونه‌ای که بدون آن، ویژگیهای سه‌گانه فوق معنا و مفهومی نخواهند داشت. به تعبیر دقیق‌تر، رابطه مستقیمی میان گستره تواناییها و استعداد انسان با گستره و دامنه حقوق وی وجود دارد. به هر میزانی که استعداد خدادادی این موجود بیشتر باشد دامنه استحقاق او نیز گسترده‌تر خواهد بود.

به حکم آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عند اللّٰه اتقاکم» جنسیت هرگز ملاک برتری و امتیاز نبوده بلکه امتیاز انسان چه زن و چه مرد بر اساس تقوا است. زن و مرد گرچه از دو جنس متفاوتند اما از نظر انسانیت با هم برابرند:

«یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خَلَقَکُمْ من نفسٍ واحدَةٍ و خلق منها زوجها...»

برابری زن با مرد در اصل هویت انسانی، دلیل برابری آنان در سایر زمینه‌های زندگی است از قبیل برابری در کسب علم و دانش، برابری در استقلال عمل و آزادی انتخاب، برابری در اموراتصادی و برابری در مجازاتها نظیرسرقت این نمونه‌ها نشانگر آن است که زن و مرد در حیثیت و حقوق انسانی با یکدیگر برابرند. نکته‌ای که لازم است مورد توجه قرار گیرد فرق میان تساوی و تشابه حقوق است. تفاوت‌های فراوان زن و مرد از لحاظ جسمی، روانی و احساسی سبب گردیده است، اسلام که بر پایه فطرت انسانی، حقوق خویش را وضع نموده است با عنایت به این تفاوتها، حقوقی برای زن و حقوقی برای مرد قائل شود که سرجمع آن برابری و تساوی میان آنان و نفی تبعیض جنسی است.

به تعبیر شهید مطهری: «آنچه میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر مطرح است مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها. کلمه «تساوی حقوق» یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره‌آورد غربی چسبانیده‌اند ... در نهضت عجولانه‌ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد؛ اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد، زیرا زن اگر بخواهد حقوق مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد. برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای زن حقوقی متناسب با خودش قائل شود.»

علت تفاوت‌های حقوقی در اموری نظیر ارث، طلاق، تعدد زوجات، ولایت، شهادت، قضاوت و اموری از این قبیل را باید در تفاوت‌های وجودی میان این دو جست و جو نمود.

با توجه به مطالب مذکور در این مقاله سعی شده است تا مطالبی در خصوص وضعیت زنان در طول تاریخ و تفاوت‌های زنان و مردان در گذشته و حال و همچنین مطالبی پیرامون حقوق زنان از منظر فقهی و حقوقی و در قسمتی دیگر از زاویه اجتماعی و... ارائه شود.

### وضعیت زنان در جامعه عرب هنگام نزول قرآن:

عرب از همان زمانهای قدیم در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد، سرزمینی بی‌آب و علف و خشک و سوزان، و بیشتر سکنه این سرزمین، از قبایل صحرائشین و دور از تمدن بودند، و زندگیشان با غارت و شبیخون، اداره می‌شد، عرب از یک سو، یعنی از طرف شمال شرقی به ایران و از طرف شمال به روم و از ناحیه جنوب به شهرهای حبشه و از طرف غرب به مصر و سودان متصل بودند، و به همین جهت عمده رسومشان رسوم توحش بود، که در بین آن رسوم، احیانا اثری از عادات روم و ایران و هند و مصر قدیم هم دیده می‌شد.

عرب برای زن نه استقلالی در زندگی قائل بود و نه حرمت و شرافتی، بلکه حرمتی که قائل بود برای بیت و خاندان بود، زنان در عرب ارث نمی‌بردند، و تعدد زوجات آن هم بدون حدی معین، جایز بود، همچنانکه در یهود نیز چنین است، و همچنین در مساله طلاق

برای زن اختیاری قائل نبود، و دختران را زنده به گور می‌کرد، اولین قبیله‌ای که دست‌به‌چنین جنایتی زد، قبیله بنو تمیم بود، و به خاطر پیشامدی بود که در آن قبیله رخ داد، و آن این بود که با نعمان بن منذر جنگ کردند، و عده‌ای از دخترانشان اسیر شدند که داستانشان معروف است، و از شدت خشم تصمیم گرفتند دختران خود را خود به قتل برسانند، و زنده دفن کنند و این رسم ناپسند به تدریج در قبایل دیگر عرب نیز معمول گردید، و عرب هر گاه دختری برایش متولد می‌شد به فال بد گرفته و داشتن چنین فرزندی را ننگ می‌دانست بطوری که قرآن می‌فرماید: "یتواری من القوم من سوء ما بشر به" (۱)

یعنی پدر دختر از شنیدن خبر ولادت دخترش خود را از مردم پنهان می‌کرد و بر عکس هر چه بیشتر دارای پسر می‌شد (هر چند پسر خوانده) خوشحال‌تر می‌گردید، و حتی بچه زن شوهرداری را که با او زنا کرده بود، به خود ملحق ماکرد و چه بسا اتفاق می‌افتاد که سران قوم و زورمندان، بر سر یک پسری که با مادرش زنا کرده بودند نزاع می‌کردند، و هر یک آن پسر را برای خود ادعای نمودند.

البته از بعضی خانواده‌های عرب این رفتار هم سرزده، که به زنان و مخصوصاً دختران خود در امر ازدواج استقلال داده، و رعایت رضایت و انتخاب خود او را کرده باشند، که این رفتار از عرب، شبیه همان عادت است که گفتیم در اشراف ایرانیان معمول بود، و خود یکی از آثار امتیاز طبقاتی در جامعه است.

به هر حال رفتاری که عرب با زنان داشت، ترکیبی بود از رفتار اقوام متمدن و رفتار اقوام

متوحش، ندادن استقلال به زنان در حقوق، و شرکت ندادن آنان در امور اجتماعی از قبیل حکومت و جنگ و مساله ازدواج و اختیار دادن امر ازدواج به زنان اشراف را از ایران و روم گرفته بودند، و کشتن آنان و زنده به گور کردن و شکنجه دادن را از اقوام بربری و وحشی اقتباس کرده بودند، پس محرومیت زنان عرب از مزایای زندگی مستند به تقدیس و پرستش رئیس خانه نبود، بلکه از باب غلبه قوی و استخدام ضعیف بود. و اما مساله "پرستش" در بین عرب اینچنین بود که همه اقوام عرب (چه مردان و چه زنان) بت می پرستیدند، و عقائدی که در باره بت داشتند شبیه همان عقائدی است که صابئین در باره ستاره و ارباب انواع داشتند، چیزی که هست بت های عرب بر حسب اختلافی که قبائل در هواها و خواسته ها داشتند مختلف می شد، ستارگان و ملائکه (که به زعم ایشان دختران خدا هستند) را می پرستیدند و از ملائکه و ستاره صورت هایی در ذهن ترسیم نموده و بر طبق آن صورتهای مجسمه هائی می ساختند، که یا از سنگ بود و یا از چوب، و هواها و افکار مختلفشان به آنجا رسید که قبیله بنی حنیفه بطوری که از ایشان نقل شده بتی از "خرما"، "کشک"، "روغن"، "آرد" و... درست کرده و سالها آن را می پرستیدند و آنگاه دچار قحطی شده و خدای خود را خوردند! شاعری در این زمینه چنین گفت:

اکلت حنیفة ربها لم یحذروا من ربهم زمن التقم و المجاعة سوء العواقب و  
التباعة

قبیله بنی حنیفه در قحطی و از گرسنگی پروردگار خود را خوردند و نه از پروردگار خود حذر کردند، و نه از سوء عاقبت این کار پروا نمودند!!

و بسا می‌شد که مدتی سنگی را می‌پرستیدند، اما آنگاه که به سنگ زیبائی می‌رسیدند سنگ اول را دور انداخته و دومی را برای خدائی بر می‌گزیدند، و اگر چیزی پیدا نمی‌کردند برای پرستش مقداری خاک جمع نموده و گوسفند شیردهی می‌آوردند و شیرش را روی آن خاک می‌دوشیدند، و از آن گل بتی می‌ساختند و بلا فاصله به دور همان بت، طواف می‌کردند! و زنان محرومیت و تیره‌بختی‌هائی که در این جوامع داشتند در دل و فکر آنان ضعفی ایجاد کرد، و این ضعف فکری اوهام و خرافات عجیب و غریبی در مورد حوادث و وقایع مختلف در آنان پدید آورد، که کتب تاریخی این خرافات و اوهام را ضبط کرده است. و این بود خلاصه‌ای از احوال زن در مجتمع انسانی در ادوار مختلف قبل از اسلام، و در عصر ظهور اسلام.

#### نتایجی که از آنچه گفته شد بدین قرار است:

**اول اینکه:** بشر در آن دوران در باره زن دو طرز تفکر داشت، یکی اینکه زن را انسانی در سطح حیوانات بی‌زبان می‌دانست، و دیگر اینکه او را انسانی پست و ضعیف در انسانیت می‌پنداشت، انسانی که مردان، یعنی انسان‌های کامل در صورت آزادی او از شر و فسادش ایمن نیستند، و به همین جهت باید همیشه در قید تبعیت مردان بماند، و مردان اجازه ندهند که زنان آزادی و حریتی در زندگی خود کسب کنند، نظریه اول با سیره اقوام وحشی و نظریه دوم با روش اقوام متمدن آن روز مناسب‌تر است.

**دوم اینکه:** بشر قبل از اسلام نسبت به زن از نظر وضع اجتماعی نیز دو نوع طرز تفکر داشت، بعضی از جوامع زن را خارج از افراد اجتماع انسانی می‌دانستند، و معتقد بودند زن جزء این هیكل ترکیب یافته از افراد نیست، بلکه از شرایط زندگی او است، شرایطی که



بشر بی نیاز از آن نمی باشد، مانند خانه که از داشتن و پناه بردن در آن چاره‌ای ندارد، و بعضی دیگر معتقد بودند زن مانند اسیری است که به بردگی گرفته می شود، و از پیروان اجتماع غالب است، و اجتماعی که او را اسیر کرده، از نیروی کار او استفاده می کند، و از ضربه زدنش هم جلوگیری می نماید.

**سوم اینکه:** محرومیت زن در این جوامع همه جانبه بود، و زن را از تمامی حقوقی که ممکن بود از آن بهره مند شود، محروم می دانستند، مگر به آن مقداری که بهره‌مندی زن در حقیقت به سود مردان بود، که قیم زنان بودند.

**چهارم اینکه:** اساس رفتار مردان با زنان عبارت بود از غلبه قوی بر ضعیف و به عبارت دیگر هر معامله‌ای که با زنان می کردند بر اساس قریحه استخدام و بهره‌کشی بود، این روش امت‌های غیر متمدن بود، و اما امت‌های متمدن علاوه بر آنچه که گفته شد این طرز تفکر را هم داشتند که زن انسانی است ضعیف الخلقه، که توانائی آن را ندارد که در امور خود مستقل باشد، و نیز موجودی است خطرناک که بشر از شر و فساد او ایمن نیست و چه بسا که این طرز تفکرها در اثر اختلاط امت‌ها و زمان‌ها در یکدیگر اثر گذاشته باشند.

### مروری بر تاریخچه ارث زن در ایران:

ارث زن در ایران ساسانی مرحوم سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان صفحه ۴۲ می نویسد: «در زمینه تشکیل خانواده نکته جالب دیگر که در تمدن ساسانی دیده می شود این است که چون پسری به سن رشد و بلوغ می رسید، پدر



یکی از زنان متعدد خود را به عقد زناشویی وی درمی آورده است. نکته دیگر این است که زن در تمدن ساسانی شخصیت حقوقی نداشته است و پدر و شوهر اختیارات بسیار وسیعی در دارایی وی داشته اند. هنگامی که دختری به پانزده سالگی می رسید و رشد کامل کرده بود، پدر یا رئیس خانواده مکلف بود او را به شوی بدهد. اما سن زناشویی پسر را بیست سالگی دانسته اند و در زناشویی رضایت پدر شرط بود. دختری که به شوی می رفت دیگر از پدر یا کفیل خود ارث نمی برد و در انتخاب شوهر هیچ گونه حقی برای او قائل نبودند. اما اگر در سن بلوغ، پدر در زناشویی وی کوتاهی می کرد حق داشت به ازدواج نامشروع اقدام بکند و در این صورت از پدر ارث نمی برد.

شماره زنانی که مردی می توانست بگیرد نامحدود بود و گاهی در اسناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشته است. اصول زناشویی در دوره ساسانی چنانکه در کتابهای دینی زردشتی آمده بسیار پیچیده و درهم بوده و پنج قسم زناشویی رواج داشته است:

۱. زنی که به رضای پدر و مادر، شوهر می رفت فرزندان می زاد که در این جهان و آن جهان از او بودند و او را «پادشاه زن» می گفتند.

۲. زنی که یگانه فرزند پدر و مادرش بود، او را «اوگ زن» یعنی زن یگانه می گفتند و نخستین فرزندی که می زاد به پدر و مادرش داده می شد تا جانشین فرزندی بشود که از خانه آنها رفته است و شوهر کرده و پس از آن این زن را هم «پادشاه زن» می گفتند.

۳. اگر مردی در سن بلوغ بی زن می مرد، خانواده اش زن بیگانه ای را جهیز می داد و او را به کابین مرد بیگانه ای درمی آورد و آن زن را «سذر زن» یعنی زن خوانده می گفتند و هر چه

فرزند او می‌زاد، نیمی به آن مرد مرده تعلق می‌گرفت و در آن جهان فرزند او می‌شد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود.

۴. زن بیوه‌ای که دوباره شوهر کرده بود «چغر زن» می‌گفتند که به معنی چاکر زن یعنی زن خادمه باشد، و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت او را «سذر زن» می‌دانستند...

۵. زنی که بی‌رضای پدر و مادرش به شوهر می‌رفت، در میان زنان پست‌ترین پایه را داشت و او را «خودسرای زن» یعنی زن خودسر می‌گفتند و از پدر و مادر خود ارث نمی‌برد مگر پس از آن که پسرش به سن بلوغ برسد و او را به عنوان «اوگ زن» به عقد درآورد.

در قوانین اسلام هیچ یک از ناهمواریهای گذشته در مورد ارث وجود ندارد. چیزی که در قوانین اسلامی مورد اعتراض مدعیان تساوی حقوق است این است که سهم الارث زن در اسلام معادل نصف سهم الارث مرد است. از نظر اسلام پسر دو برابر دختر و برادر دو برابر خواهر و شوهر دو برابر زن ارث می‌برد. تنها در مورد پدر و مادر است که اگر میت فرزندی داشته باشد و پدر و مادرش نیز زنده باشد، هر یک از پدر و مادر یک ششم از مال میت را به ارث می‌برند.

علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف سهم الارث مرد قرار داد وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و سربازی و برخی قوانین جزایی دارد. یعنی وضع خاص ارثی زن معلول وضع خاصی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و غیره دارد.

اسلام به موجب دلایلی که در مقالات پیش گفتیم مهر و نفقه را اموری لازم و مؤثر در استحکام زناشویی و تامین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر

می‌شناسد. از نظر اسلام الغاء مهر و نفقه و خصوصاً نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن به سوی فحشاء است. و چون مهر و نفقه را لازم می‌دانند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام می‌خواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود. لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است.

ارث زن از دیدگاه اسلام اعراب گاهی زن میت را جزء اموال و دارایی او به حساب می‌آوردند و به صورت سهم الارث او را تصاحب می‌کردند. اگر میت پسری از زن دیگر می‌داشت، آن پسر می‌توانست به علامت تصاحب، جامه‌ای بر روی آن زن بیندازد و او را از آن خویش بشمارد. بسته به میل او بود که آن زن را به عقد نکاح خود درآورد و یا او را به زنی به شخص دیگری بدهد و از مهر او استفاده کند. این رسم نیز منحصر به اعراب نبوده است و قرآن آن را منسوخ کرد. در قوانین قدیم هندی و ژاپنی و رومی و یونانی و ایرانی تبعیضهای ناروا در مساله ارث، زیاد وجود داشته است و اگر بخواهیم به نقل آنچه مطلعین گفته‌اند پردازیم چندین مقاله خواهد شد.

### گفتاری از گوستاو لوبون در باره زنان غربی در قرون وسطی:

زن غربی تا نیم قرن پیش، از بدبخت‌ترین زنان دنیا بود؛ حتی در اموال خود نیازمند قیمومت شوهر بود. به اقرار خود غریبه‌ها در قرون وسطی زن شرقی از زن غربی وضع بسیار بهتری داشته است. گوستاو لوبون می‌گوید:

«در دوره تمدن اسلام به زنان عیناً همان درجه و مقام داده شد که زنان اروپا بعد از مدت

طولانی آن را دارا شدند؛ یعنی بعد از آن که رفتار بهادرانه اعراب اندلس در اروپا بنای اشاعت را گذاشت... در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که یک جزء عمده آن رفتار با زنان است از مسلمین آمده و از آنها تقلید شده است، و مذهبی که توانست زن را از درجه پست و ذلت نجات بخشیده به اوج عزت و رفعت نایل سازد مذهب اسلام بوده است نه مذهب مسیح، چنانکه عامه خیال می کنند؛ زیرا می بینیم که در قرون وسطی رؤسا و سردارهای ما با آنکه مسیحی بودند معهذا پاس احترام زن را نگه نمی داشتند و از بررسی تواریخ قدیمه در این مطلب شبهه ای باقی نمی ماند که قبل از این که مسلمین رعایت و احترام زن را به اسلاف ما بیاموزند امرا و سرداران ما نسبت به زن با کمال وحشیگری سلوک می نمودند...» دیگران نیز کم و بیش اوضاع زن غربی را در قرون وسطی همین طور وصف کرده اند.

### در چه مواردی زن حق فسخ پیوند زناشویی را دارد؟

برای این که دو انسان مجذوب و مکمل یکدیگر شوند و بتوانند با تفاهم و توافق و همفکری و همدردی، عمری را در کنار یکدیگر بگذرانند و برای خود و فرزندان، اسباب سعادت و سلامت فراهم سازند، شرط اصلی و اساسی، علاقه و دلبستگی آنها به یکدیگر است. شرط علاقه و دلبستگی آنها به یکدیگر این است که در هیچ یک از طرفین، عللی که موجب نفرت و عدم اتحاد می شود، وجود نداشته باشد. در اسلام سعی بر این است که انتخاب از روی بینش و آگاهی باشد و پیوندی مستحکم میان دو عضو اصلی خانواده پدید آید و آنها بتوانند تمام عمر را در کنار یکدیگر به خوشی و شادکامی بگذرانند و تا آن جا که ممکن است، ایدآل و مطلوب یکدیگر باشند. پاره ای از نقایص و عیوب هستند که اگر

قبل از ازدواج از چشم زن یا شوهر مخفی مانند و بعد آشکار شوند، به آنها حق فسخ ازدواج می دهند و نیازی به طلاق و تشریفات آن نیست. حتی بعضی از عیوب و پدیده ها هستند که بعد از ازدواج و در نیمه راه زندگی نیز به زوجین حق فسخ می دهد، تا آنها ناچار نباشند همسری را که اکنون حالت ایدآل بودن و سنخیت خود را از دست داده، تا آخر عمر تحمل کنند. عیوب موجب حق فسخ. عیوبی که به آنها حق فسخ می دهد، بر دو دسته اند: بعضی از آنها مختص زن یا شوهر و بعضی مشترک است. عیب مشترک، دیوانگی است. مقصود از دیوانگی، فساد و آشفتگی عقل در جمیع اوقات یا بعض اوقات است. اگر بعد از عقد زناشویی بر یکی از زوجین معلوم شود که دیگری دیوانه بود، حق فسخ دارد. همچنین اگر بعد از عقد و حتی بعد از آمیزش، مرد دیوانه شود، زن می تواند ازدواج را فسخ کند، ولی اگر زن بعد از آمیزش دیوانه شود، مرد حق فسخ ندارد. در مورد این که اگر زن بعد از عقد و قبل از آمیزش، دیوانه شود، تردید کرده اند که آیا مرد حق فسخ دارد، یا ندارد در این مورد هم گفته اند: حق فسخ ندارد، زیرا اصل، لزوم عقد است و به علاوه در صحیح ابوعبیده، حق فسخ را در مورد مرد مشروط به این ساخته است که زن تدلیس کرده باشد و چون قبل از عقد، زن از لحاظ عقلی سالم بوده و حالت جنون بعداً عارض شده و زن مرتکب تدلیس و نیرنگ نشده است، مرد حق فسخ ندارد، اعم از این که آمیزش شده باشد یا نشده باشد.

اما عیوب مخصوص مرد، عبارتند از: خصی بودن و عنین بودن و مقطوع بودن آلت تناسلی. این گونه عیوب، اگر مربوط به قبل از عقد زناشویی باشد و بعد معلوم شود، موجب حق فسخ می شود و زن در صورتی که بخواهد می تواند عقد را به هم بزند ولی اگر بعد از عقد باشد، دلیلی بر این که بتواند عقد را به هم بزند نداریم، مگر در مورد عنین بودن که اگر

بعد از عقد پیدا شود و مرد با همسر خود نیامیخته باشد و قدرت آمیزش با هیچ زنی را نداشته باشد، زن حق فسخ دارد.

اما عیوب مخصوص زن، عبارتند از: خوره، پیسی، کوری، زمین گیری، قرن و افضا.

لنگی زن را نیز جزء عیوب شمرده اند، زیرا امام صادق (ع) در مورد زنی که کور یا پیس

یالنگ است فرمود:

تُرَدُّ عَلَىٰ وَلِيِّهَا، وَيَكُونُ الْمَهْرُ عَلَىٰ وَلِيِّهَا، وَإِنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ لَا يَرَاهَا الرِّجَالُ أُجِيزَ شَهَادَةُ

النِّسَاءِ عَلَيْهَا؛ (۱).

چنین زنی به ولی خود برگردانده می شود و مهر بر عهده ولی اوست و اگر گرفتار زمین

گیری ای باشد که مردها نبینند، اجازه داده می شود که زن ها بر او شهادت دهند.

این عیوب، در صورتی به مرد حق فسخ می دهند که قبل از عقد باشند و مرد عالم به آنها

نباشد، اما اگر بعد از عقد پیدا شوند، یا قبل از عقد موجود بوده و مرد به آنها علم داشته

است، موجب فسخ نیستند.

نکته ای که باید حتماً مورد توجه باشد، این است که: حق فسخ، فوری است؛ یعنی به

مجردی که زن یا مرد متوجه عیب دیگری شد باید فسخ کند و اگر با علم به عیب، فسخ

را به تأخیر اندازد، حق فسخ ساقط

می شود.

اما اگر جاهل به حق فسخ یا جاهل به فوریت آن باشد، چطور می باشد؟ از آن جا که حق

فسخ به خاطر این است که هیچ یک از زن و مرد، به خاطر معیوب بودن دیگری گرفتار

ضرر و زیان نشوند و بتوانند شریکی مطلوب و ایدآل برای زندگی خود به دست آورند،

لازم است حق آنها در صورت جهل به این که می توانند فسخ کنند یا جهل آنها به این که باید فوراً فسخ کنند، محفوظ بماند تا از رهگذر جهل، نیز گرفتار ضرر و زیان نشوند و بنابراین، آنها به سبب جهل، معذورند و به اصطلاح: جهل، در این جا عذر است. کفر و ارتداد و تغییر دین.

نظر فقها در مورد کفر و ارتداد: اگر زن و شوهری از لحاظ دینی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و یکی از آنها تغییر دین داد، مطابق توضیحاتی که خواهیم داد، ازدواج آنها فسخ می شود و نیازی به طلاق ندارند.

۱. اگر شوهر زنی که اهل کتاب است، مسلمان شود، ازدواج آنها به قوت خود باقی است و

اگر زنی که شوهرش اهل کتاب است، مسلمان شود، در صورتی که قبل از آمیزش باشد، ازدواج آنها فسخ می شود و در صورتی که بعد از آمیزش باشد، باید تا انقضای عده صبر کنند، اگر در این مدت، شوهر نیز مسلمان شود، پیوند زناشویی آنها باقی می ماند و اگر مسلمان نشود، زن و شوهر از یکدیگر جدا می شوند.

۲. اگر مرد مسلمانی مرتد شود؛ یعنی از دین اسلام خارج گردد، در صورتی که بر فطرت

اسلامی تولد شده باشد، همسرش - چه مدخوله باشد و چه مدخوله نباشد - از او جدا می شود؛ اما اگر سابقه کفر دارد؛ یعنی در خانواده غیر مسلمان به دنیا آمده است، همسرش تا انقضای عده صبر می کند، اگر در این مدت، شوهر به اسلام برگشت، ازدواج آنها فسخ نمی شود و اگر برگشت، فسخ می شود.

زن نیز اگر از اسلام خارج شود، در صورت اول، ازدواج فسخ می شود و در صورت دوم، تا

انقضای مدت عده صبر می کنند، اگر به اسلام برگشت، ازدواج آنها باقی است و اگر



برنگشت، ازدواج آنها فسخ می شود. (۲).

۳. اگر مردی مسلمان بشود و همسر او بت پرست باشد، تا انقضای عده صبر می کند، اگر زن مسلمان شد، ازدواج آنها باقی است و اگر تا انقضای عده، زن مسلمان نشد، ازدواج آنها

فسخ می شود.

البته در دو صورت اخیر اگر آمیزش صورت نگرفته باشد، به صرف این که یکی از آنها دین خود را تغییر دهد، از یکدیگر جدا می شوند و فسخ متحقق می شود، زیرا در این فرض عده ای وجود ندارد که بخواهند تا انقضای عده صبر کنند.

۴. عده ای که در این موارد گفته می شود، یا عده طلاق یا عده وفات است. در صورتی که

مرد مرتد شود و سابقه کفر نداشته باشد، همسر او باید عده وفات (چهارماه و ده روز) نگاه دارد و در بقیه موارد، عده ای که زن نگاه می دارد، عده طلاق (سه ماه یا سه طهر) است. (۳).

۵. زن و مرد مسلمان، اگر یکی از آنها شیعه و دیگری سنی باشد، می توانند با یکدیگر ازدواج کنند و اگر بعد از ازدواج، یکی از آنها مذهب خود را به تشیع و یا تسنن تغییر

دهد، موجب فسخ نکاح نمی شود؛ اما نکته قابل ذکر این است که ازدواج با زن یا مرد به اصطلاح مسلمانی که عداوت خود را نسبت به اهل بیت پیامبر آشکار می سازد، یا احیاناً درباره اهل بیت، غلو می کند و آنان را از مقام امامت بالاتر می برد و دارای مقام پیامبری یا الوهیت می داند، جایز نیست و اگر زن یا شوهر مسلمانی در دوره زناشویی به عداوت یا غلو روی آورد، همان حکم مرتد را پیدا می کند و باید مطابق احکامی که در صورت های

قبل بیان کردیم، عمل شود.

در خاتمه یادآور می شویم که آنچه راجع به فسخ نکاح در زمینه عیوب و تدلیس و تغییر دین گفتیم، به این خاطر بود که معلوم شود در این گونه موارد، نیازی به طلاق نیست و فسخ، احکام طلاق را ندارد. بنابراین، رعایت شرایط طلاق نمی شود؛ تنها چیزی که باید به آن توجه داشته باشیم این است که اگر فسخ نکاح، قبل از آمیزش باشد، نیاز به نگاه داشتن عده نیست و اگر بعد از دخول باشد، باید عده طلاق نگاه دارند، مگر این که مرد مرتد فطری بشود، که در این صورت، زن عده وفات نگاه می دارد.

۱. روضه المتقین، ج ۸، ص ۳۳۰. به نظر بعضی از علماء، در مورد ارتداد زن، تفصیلی وجود ندارد؛ یعنی خواه مرتد فطری باشد و خواه مرتد ملی، باید تا انقضای عده صبر کند، اگر در مدت انقضای عده توبه کرد، از دواج آنها فسخ نمی شود.

۲. این که می گوئیم عده وفات چهارماه و ده روز وعده طلاق، سه ماه یا سه طهر است، در صورتی است که زن باردار نباشد که در صورت اول، باید اگر دیرتر وضع حمل می کند، تا وضع حمل صبر کند و اگر دیرتر عده تمام می شود، باید تا انقضای عده صبر کند و در صورت دوم، ملاک وضع حمل است

### بحثی مختصر درباره قضاوت زن:

درباره قضا و داوری زن می توان گفت: برخی از فقیهان نام آور امامیه نه تصریح به شرطیت ذکورت نموده اند، تا زن فاقد شرط قضا باشد و نه تصریح به مانعیت انوشت کرده اند، تا زن واجد مانع داوری باشد. البته گروهی از فقهای بزرگ شیعه تصریح به اشتراط ذکورت نموده اند مانند قاضی ابن البراج در المذهب، و محققه در شرایع الاسلام و نیز در

المختصر النافع و علامه‌ره در قواعد الاحکام و در ارشاد الاذهان و شهید اول‌ره در اللمعة‌الدمشقه. چنانکه نظام الدین ابی‌الحسن سلمان بن الحسن بن سلیمان صهرشتی در کتاب اصباح الشیعه بمصباح الشریعه تصریح به اعتبار ذکورت کرده است، و عده‌ای از بزرگان متاخر هم مانند صاحب جواهر و شیخ انصاری و ملا ضیاء‌الدین عراقی‌رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تصریح به اشتراط ذکورت کرده‌اند.

عده‌ای که به طور مشروح و مستدل در این باره بحث نموده‌اند، برهان قطعی برای اشتراط مرد بودن ارائه نکرده‌اند (۱) آنان گاهی به اجماع تمسک می‌کنند که بر فرض تمامیت اتفاق واقعی همه فقیهان دین، احتمال استناد آنان به یک یا چند وجه دیگر که در مساله مطرح است مظنون می‌باشد، و چنین اجماعی فاقد شرط حجیت و اعتبار است، و گاهی به حدیث نبوی ضعیف استدلال می‌کنند که خصوص ولایت‌به معنای حکومت زن را مانع فلاح جامعه می‌داند و اگر زن واجد شرایط قضا از طرف ولی مسلمین منصوب گردد، مشمول چنان حدیث ضعیف نخواهد بود و گاهی از خیر ضعیف دیگر کمک گرفته می‌شود که زن سمت قضا را نپذیرد و متولی آن نشود که احتمال استناد اصحاب فقاہت‌به خصوص خبر مزبور تا جابر ضعف آن گردد، نیازمند به دلیل دیگر می‌باشد، و زمانی نیز به آنچه ابن بابویه قمی (صدوق‌ره) در پایان من لایحضره الفقیه به عنوان وصایای رسول اکرم (ص) نسبت‌به حضرت علی... نقل نموده اعتماد می‌شود، اصل حدیث (بخش مخصوص به قضاء زن) در وسائل (۲) چنین آمده است: محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو، و انس بن محمد عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابائه فی وصیة‌النبی (ص) ... قال: یا علی لیس علی المرأه جمعة، الی ان قال: ولا تولی القضاء.

مرحوم مجلسی اول، مولانا محمد تقی (۱۰۷۰-۱۰۰۳) در روضه المتقین (۳) در عین احتمال قوت سند، ضعف برخی از رجال آن را محتمل می‌داند ولی چنین می‌گوید: مصنف (صدوق‌ره) حکم به صحت آن کرده است و این حکم به صحت یا برای آن است که تواتر حدیث وصیت نزد او ثابت شده، یا مضمون آن متواتر می‌باشد برای آن که اکثر مسائل آن در اخبار متواتر یا مستفیض یا صحیح از صادقین رسیده است. نکته اساسی که مربوط به متن حدیث مزبور می‌باشد این است که برخی از احکام مندرج در آن غیر لزومی است یعنی یا مستحب است یا مکروه، و هرگز حرام یا واجب که حکم لزومی‌اند نمی‌باشد. و ظهور سیاق واحد شاید مانع استنباط حکم لزومی از چنین حدیث مرکب و ملفق و مختلط باشد، مطلب مهمی که نباید مورد غفلت قرار گیرد این است که در حدیث مزبور تکلیف شاق و صعب قضا از زن برداشته شده نه آن که او را از حق قضا محروم نموده باشد. غرض آن که پیام وصیت رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین... سلب تکلیف برای سهولت کارهای زن است نه سلب حق، و بین این دو مطلب فرق عمیقی است. محقق قمی‌ره (۱۲۳۱-۱۱۵۱) در جامع الشتات (۴) بعد از نقل اشتراط ذکورت و دعوی اجماع بر آن چنین می‌گوید: گاهی در اشتراط ذکورت، و... اشکال می‌شود، زیرا علتی که برای آن ذکر می‌شود از این که: «زن‌ها غالبا توان قضا را ندارند، چون داوری بین متخاصمان نیازمند به بروز در جامعه و حضور در بین مردم بوده تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آنها ممکن باشد». مطرد وشایع نبوده و در همه موارد چنین علتی موجود نیست، پس نمی‌توان به نحو مطلق حکم به عدم جواز قضا زن نمود مگر آن که اجماع مطلق منعقد شده باشد، آنگاه اضافه می‌کند: شاید اجماع مزبور ناظر به اختیار ولایت و منصب عمومی باشد و اما در

حکومت‌های خاص و مقطعی، چنین اجماعی از ناقل آن معلوم نیست گرچه برخی از عبارتها آن را تحمل می‌نماید. خلاصه آن که در برخی از امور حضور زن نارواست و امر او در آن نافذ نیست نظیر جایی که مستلزم تماس نامحرمانه با نامحرم و مانند آن باشد، این‌گونه از موارد که سهم مختص مرد است داوری زن در آن صحیح نیست و اما در مواردی که مخصوص زنان است یا مشترک بین زن و مرد بوده یا مخصوص مردان می‌باشد، لیکن مستلزم هیچ محذوری از قبیل تماس با نامحرم نمی‌باشد، دلیل روشنی بر اشتراط ذکورت یافت نمی‌شود، البته مشهور بین فقهاء قدده همان اشتراط مزبور می‌باشد، پس اگر اجماع مسلم در بین باشد، بحثی در آن نیست و گرنه منع زن از قضا به نحو کلی، مورد بحث و نقد است، زیرا هیچ محذوری در قضاء زن نسبت به زنان با شهادت زن وجود ندارد، البته مطلب مزبور در جایی است که زن واجد همه شرایط قضا از جهت علم و عدل و مانند آن باشد. بنابراین اگر زن به مقام شامخ اجتهاد رسیده و دارای ملکه عدالت بود و شرایط دیگری که در قضا و اوصاف قاضی معتبر است واجد بود و خواست تصدی قضای زنان را با نصب از طرف فقیه جامع الشرایط که ولایت امر مسلمین و رهبری جامعه اسلامی را به عهده دارد، متعهد شود از نظر بزرگانی چون مقدس اردبیلی مانعی ندارد، بلی اگر کسی اجماع قطعی بر منع را (که احتمال استناد به برخی از روایات ضعیف یا وجوه اعتباری قابل خدشه در آن راه نیابد) احراز کند، در این حال تصدی مزبور ممنوع می‌باشد چه این که اگر از تصدی زن محذور اجتماعی یا مفسده اخلاقی لازم می‌آید، تصدی آن جایز نخواهد بود.

بحثی مختصر پیرامون سهام ارث زن :

درباره ارث زن می توان گفت گرچه کمبود برخی از موارد سهام را اموری مانند تحمیل هزینه زندگی او بر شوهر و نیز تحمیل مهر بر همسر و اختصاص تحمیل دیه بر عاقله مرد نه زن (یعنی زن هرگز مسؤول دیه خطایی برادر و برادرزاده و مانند آن نخواهد بود) به عهده می گیرد، لیکن توضیح کوتاهی پیرامون اصل ارث زن و برخی از اقسام آن در این مبحث سودمند می باشد.

**اولا** معلوم باشد که زن مانند شوهر همراه با تمام طبقات ارث، حضور حقوقی دارد و در تمامی مراتب طبقه بندی شده ارث زن شوهر متوفی مانند شوهر زن متوفی حضور دارد.

**ثانیا** سهم زن گاهی مساوی سهم مرد است و گاهی کمتر از آن و زمانی نیز بیشتر از سهم مرد قرار دارد، این چنین نیست که در تمام انحاء ارث سهم زن کمتر از سهم مرد باشد.

**مواردی که زن همتای مرد ارث می برد و نه کمتر از آن، عبارت است از:**

۱ - **پدر و مادر میت:** در صورتی که میت فرزند داشته باشد که هر کدام از ابوین سدس

(یک ششم) می برند و سهم پدر در خصوص فرض مزبور از مال فرزند، بیشتر از سهم مادر نیست.

۲ - **کلاله مادری:** یعنی برادر و خواهر مادری میت که به اندازه مساوی ارث می برند نه با

تفاوت، به طوری که خواهر مادری میت معادل سهم برادر مادری میت ارث می برد نه کمتر از آن و آیه ۱۲ - ۱۱ سوره نساء دلیل این دو حکم است چنانکه وسائل الشیعه

باب ۳ و باب ۸ از ابواب میراث الاخوه والاجداد حکم کلاله را تعرض نموده است.

اما مواردی که زن کمتر از مرد ارث می‌برد، مانند: دختر که کمتر از پسر ارث می‌برد و مانند کلاله پدری و مادری یعنی برادر و خواهر پدری و مادری میت که در این صورت نیز زن یعنی خواهر میت نصف سهم مرد یعنی برادر میت که دارای فرزند نباشند و نیز تفاوت ارث دختر و پسر و آیه ۱۷۶ که پایان سوره نساء استعهده‌دار بیان تفاوت ارث کلاله پدر و مادری یا پدری میت می‌باشد (۱) البته گاهی نقص ارث متوجه سهم کلاله پدری می‌شود در این مورد سهم زن همچنان محفوظ است و سهم مرد محذوف و منجوب می‌باشد. لیکن هیچگاه نقص سهم متوجه کلاله امی نمی‌شود. (۲) اما مواردی که سهم زن بیش از سهم مرد می‌باشد، مانند: موردی که میت غیر از پدر و دختر وارث دیگر نداشته باشد که در اینجا پدر سدس (یک ششم) می‌برد و دختر بیش از آن. و مانند: موردی که میت دارای نوه باشد و فرزندهای او در زمان حیات وی مرده باشد که در اینجا نوه پسری سهم پسر را می‌برد و نوه دختری سهم دختر را (نصیب من یتقرب بالمیت) یعنی اگر نوه پسری دختر باشد و نوه دختری پسر باشد در این حال آن دختر دو برابر این پسر می‌برد، گرچه منشا این تفاوت همان تفاوت ارث دختر و پسر می‌باشد، لیکن آنچه فعلا در تقسیم خارجی صورت می‌پذیرد این است که زن دو برابر مرد ارث برده است، و در برخی از احادیث معصومین علیهما السلام چنین آمده است:

«بنت الابن اقرب من ابن البنت»، (۳) یعنی دختر پسر از پسر دختر به میت و مورث خود نزدیکتر است.

نکته قابل توجه آن که گرچه خداوند تمام قوانین حقوقی را برابر حقوق فطری تنظیم و تدوین فرموده است تا زمینه آثاره دفائن فطری و شکوفایی گنجینه‌های درونی جامعه بشری فراهم گردد، لیکن در پایان آیه ارث، دو اسم از اسمای حسناى الهی را یادآور



می‌شود که هماهنگی نظام تشریح و تکوین را در خاطره‌ها احیا نماید و آن این است که در پایان آیه ۱۱ سوره نساء که عهده‌دار برخی از ارث‌های متفاوت می‌باشد، چنین فرموده است:

... ان الله كان عليما حكيمًا يعني شما از علم و حکمت کافی برخوردار نیستید تا راز تفاوت را که در هسته مرکزی عدل نهفته در آن جستجو کنید، لیکن خداوند آگاه و حکیم است همه علل تساوی و عوامل تفاوت را جمع‌بندی نموده و بر مدار حکمت آنها را به صورت مواد معتدل حقوقی روانه می‌فرماید، تا مسائل درست و مانند آن از تفریط جاهلیت کهن و از افراط جاهلیت جدید و مدرن مصون بماند.

قرآن کریم برای اهتمام به حق زن، هنگام تعیین سهم ارث، اول ارث زن را اصل و مبنای قرار داده و آن را مسلم دانسته و معیار ارث معرفی می‌نماید، آنگاه می‌فرماید:

لذكر مثل حظ الانثيين، یعنی در موقع بیان سهم برادر، چنین نمی‌فرماید که خواهر نصف سهم برادر می‌برد که پارامتر اصلی، سهم برادر باشد، بلکه معیار واصل مفروض و مسلم را ارث خواهر که دختر میت است قرار می‌دهد و سهم برادر که پسر متوفا می‌باشد دو برابر سهم خواهر می‌داند تا اصل ارث زن قطعی و مفروض عنه باشد.

۱. وسائل الشیعه، کتاب ارث، باب ۳ از ابواب میراث الاخوه والاجداد. ۲. وسائل الشیعه،

کتاب ارث، باب ۳ از ابواب میراث الاخوه والاجداد. ۳. وسائل الشیعه، کتاب الارث، باب ۷ از

ابواب میراث الابوين والاولاد.

گفتاری در معنای قیمومت مردان بر زنان :

این معنا بر احدی پوشیده نیست، که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از این که ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آنقدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای این که آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم.

قرآن کریم در عین حال مساله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه

شریفه: "اشداء علی الکفار رحماء بینهم" (۱)  
دو صفت از صفات عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بیرحمند، و نسبت به خودشان مهربانند.

و در آیه: "لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه" (۲) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دلهایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه:

"قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق" (۳)

علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: (بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟).

چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند. در بعضی از مباحث سابق نیز گذشت که یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریح کرده بر اساس تقویت عقل تشریح کرده، به شهادت این که هر عمل و حال و اختلافی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی

آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعی می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر، و قمار، و اقسام معاملات غرری، و دروغ، و بهتان، و افتراء، و غیبت، و امثال آن. خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و

تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند.

اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: "الرجال قوامون علی النساء"، سنت رسول خدا (ص) نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت، یعنی هرگز زمام امور

هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، - البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن - . و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم، و کسب، و پرستاری بیماران، و مداوای آنان، و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد، آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، چون معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بدانند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهی شان کند از این که به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیری شود. و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی.

بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلا به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست.

گفتاری کوتاه در باب مرجعیت زنان:

با تحلیل کوتاه و گذرایی که درباره قضای زن به عمل آمد، جریان مرجعیت وی آسان تر خواهد بود، زیرا برای محذوره‌های جنبی، علاج‌های جانبی نیز وجود دارد، البته اگر محذور شرعی بدون چاره، مرجعیت زن را همراه کند، در آن حال مرجعیت مزبور ممنوع خواهد بود. یکی از مراجع گذشته چنین گفت: مرجعیت زن مایه هتک این مقام منیع است، گفتار مزبور ناشی از نشناختن هویت انسانی زن از یکسو، و معرفی ظالمانه نظام طغیان و تعدی، از زن به عنوان کالای غریزه و اقتصادی از سوی دیگر، و محروم نگه داشتن این قشر عظیم بزرگوار از ورود در معارف والا و منیع عقلی و نقلی از سوی سوم، و ناباوری خود، برای خود زنان از جهت چهارم و نیز برخی از علل و عوامل مستور و مشهور دیگر بوده و می‌باشد.

در هر صورت سرگذشت اجماع درباره اشتراط مرد بودن مرجع تقلید همتای سرگذشت دعوی اجماع بر اعتبار ذکوریت در قاضی است.

لازم است توجه شود که جنبه عاطفی بودن زن ذاتاً مانع تعدیل قوای عقلی و فکری او نخواهد بود و تمام بحث در صورتی است که زن چون مرد از اعتدال عقل نظری برخوردار بوده و جنبه خردورزی و فرزاندگی معتبر در قضا و مرجعیت، مقهور عاطفه و احساس نگردد،

زیرا گاهی خردورزی برخی از مردان نیز، مقهور بعضی از شوون نفسانی او شده و جنبه فرزاندگی آنها تحت پوشش دیگر جنبه‌ای نفسانی قرار می‌گیرد، که در این حال چنین مردی واجد شرایط قضایا مرجعیت نمی‌باشد. ممکن است لزوم ارتیاض و تمرین زنان برای تعدیل عواطف بیشتر از مردان باشد، لیکن اگر در پرتو تمرین، شرایط مساوی پدید آید دلیلی بر محرومیت زنان از سمت‌های یاد شده به سویه نسبت به جامعه زنان وجود

ندارد.

رکن اصیل جامعه مطالب مهمی که حرمت آن بیش از هرگونه حقوق و مزایای اجتماعی است آن است که زن در عین فراگیری علوم و فنون سودمند اسلامی، پرورش نسل آینده یعنی انسان‌های واقعی و امت اسلامی را به عهده دارد. به عبارت دیگر جامعه آینده بر زنان کنونی حق انسانی و الهی دارند، مبادا ارزش‌های مادی و عادی، مقام والا و منیع مادری را به دست نسیان بسپارند و آن را کمتر از سمت‌های دیگر وانمود کند، و خانه‌داری و مدیریت داخلی خانواده که رکن اصیل جامعه اسلامی است کم‌رنگ گردد، یعنی نه اعضای خانواده مجازند مقام شامخ مادری را تنزل دهند و نه افراد جامعه ماذونند، منزلت رفیع مدیریت داخلی خانه را سبک تلقی کنند، و نه نظام حکومتی و سیستم اداره جامعه حق دارد از بهای لازم آن غفلت یا تغافل کند، و نه خود زنان ماذونند که از شناخت چنین جایگاه رفیعی جاهل بوده یا تجاهل نمایند. نمونه سمو منزلت مادر و علو مرتبت زن در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هشت‌ساله و دوران سازندگی پس از آن همچنان مبرهن و مشهود می‌باشد.

#### مساله اجازه پدر :

مساله‌ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است این است که آیا در عقد دوشیزگان - که برای اولین بار شوهر می‌کنند - اجازه پدر نیز شرط است یا نه؟ از نظر اسلام چند چیز مسلم است:

پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند. هر یک از دختر و پسر اگر بالغ و عاقل باشند و بعلاوه رشید باشند یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که

بتوانند شخصا مال خود را حفظ و نگهداری کنند، ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد. پدر یا مادر یا شوهر یا برادر و یا کس دیگر حق نظارت و دخالت ندارد. مطلب مسلم دیگر مربوط به امر ازدواج است. پسران اگر به سن بلوغ برسند و واجد عقل و رشد باشند، خود اختیاردار خود هستند و کسی حق دخالت ندارد. اما دختران: دختر اگر یک بار شوهر کرده است و اکنون بیوه است، قطعا از لحاظ اینکه کسی حق دخالت در کار او ندارد مانند پسر است و اگر دوشیزه است و اولین بار است که می‌خواهد با مردی پیمان زناشویی ببندد چگونه؟

در اینکه پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمی‌تواند بدون میل و رضای او، او را به هر کس که دلش می‌خواهد شوهر بدهد حرفی نیست. چنانکه دیدیم پیغمبر اکرم صریحا در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او، او را شوهر داده بود فرمود: اگر مایل نیستی می‌توانی با دیگری ازدواج کنی. اختلافی که میان فقها هست در این جهت است که آیا دوشیزگان حق ندارند بدون آنکه موافقت پدران را جلب کنند ازدواج کنند و یا موافقت پدران به هیچ وجه شرط صحت ازدواج آنها نیست؟

البته یک مطلب دیگر نیز مسلم و قطعی است که اگر پدران بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کنند، حق آنها ساقط می‌شود و دختران در این صورت به اتفاق همه فقهای اسلام در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند. راجع به اینکه آیا موافقت پدر شرط است یا نه، چنانکه گفتیم میان فقها اختلاف است و شاید اکثریت فقها خصوصا فقهای متاخر موافقت پدر را شرط نمی‌دانند ولی عده‌ای هم آن را شرط می‌دانند. قانون مدنی ما از دسته دوم - که فتوای آنها مطابق احتیاط است - پیروی کرده است. چون



مطلب یک مساله مسلم اسلامی نیست، از نظر اسلامی درباره آن بحث نمی‌کنیم ولی از نظر اجتماعی لازم می‌دانم در این باره بحث کنم. بعلاوه، نظر شخصی خودم این است که قانون مدنی از این جهت راه صوابی رفته است.

مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است-یا لااقل خوب است- بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند، ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است. اگر به این جهت بود، چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد. بعلاوه، اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید استقلال اقتصادی داده است و

معاملات چند صد میلیونی او را صحیح و مستغنی از موافقت پدر یا برادر یا شوهر می‌داند؟ این مطلب فلسفه دیگری دارد که گذشته از جنبه ادله فقهی، از این فلسفه نمی‌توان چشم پوشید و به نویسندگان قانون مدنی باید آفرین گفت.

این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست، به گوشه‌ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است، مربوط است به حس شکارچی‌گری مرد از یک طرف و

به خوش‌باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می‌لغزاند و از پا درمی‌آورد شهوت است، و زن به اعتراف

روانشناسان صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است. اما آن چیزی که زن را از پا در می‌آورد و اسیر می‌کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان

مردی بشنود. خوش‌باوری زن در همین جاست. زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده است، زمزمه‌های محبت مردان را به سهولت باور می‌کند.

نمی‌دانم نظریات پروفسور ریک روانشناس امریکایی را تحت عنوان «دنیا برای مرد و زن یک جور نیست» در شماره ۹۰ مجله زن روز خواندید یا نخواندید. او می‌گوید: «بهترین جمله‌ای که یک مرد می‌تواند به زنی بگوید، اصطلاح «عزیزم تو را دوست دارم» است.»

هم او می‌گوید: «خوشبختی برای یک زن یعنی به دست آوردن قلب یک مرد و نگهداری او برای تمام عمر.»  
رسول اکرم، آن روانشناس خدایی، این حقیقت را چهارده قرن پیش به وضوح بیان کرده است.

«سخن مرد به زن: «تو را دوست دارم» هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود.» مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده می‌کنند. دام «عزیزم از عشق تو می‌میرم» برای شکار دخترانی که درباره مردان تجربه‌ای ندارند بهترین دامهاست. در این روزها داستان زنی به نام افسر که می‌خواست خودکشی کند و مردی به نام جواد که او را اغفال کرده بود، سر زبانها بود و کارشان به دادسرا کشید. آن مرد برای اغفال افسر از فرمول فوق استفاده می‌کند و افسر طبق نقل مجله زن روز چنین می‌گوید: «اگر چه با او حرف نمی‌زدم اما دلم می‌خواست هر روز و هر ساعت او را ببینم. عاشقش نشده بودم اما به عشقی که ابراز می‌داشت نیاز روحی داشتم. همه زنها همین طورند؛ قبل از آن که عشق را دوست داشته باشند عاشق را دوست دارند و همیشه برای دختران و زنان پس از پیدا شدن عاشق، عشق به وجود می‌آید. من نیز از این قاعده مستثنی نبودم.» تازه این یک زن بیوه و تجربه دیده است. وای به حال دختران ناآزموده! اینجاست که لازم است دختر مرد ناآزموده، با پدرش - که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط

استثنایی برای دختران خیر و سعادت می‌خواهند مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست‌حمایت خود را روی شانه او گذاشته است. اگر پسران ادعا کنند که چرا قانون ما را ملزم به جلب موافقت پدران یا مادران نکرده است، آنقدر دور از منطق نیست که کسی به نام دختران به لزوم جلب موافقت پدران اعتراض کند. نویسنده «چهل پیشنهاد» در شماره ۸۸ مجله زن روز می‌گوید: «ماده ۱۰۴۳ مخالف و ناقض همه مواد قانونی مربوط به بلوغ و رشد است، و نیز مخالف اصل آزادی انسانها و منشور ملل متحد است...» مثل اینکه نویسنده چنین تصور کرده است که مفاد ماده مزبور این است که پدران حق دارند از پیش خود دختران را به هر کس که بخواهند شوهر دهند یا حق دارند بی‌جهت مانع ازدواج دختران خود بشوند. اگر اختیار ازدواج به دست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم، آنهم به شرط اینکه پدر سوء نیت یا کج‌سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر بشود نداشته باشد، چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد؟ این یک احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده است و ناشی از نوعی سوء ظن به طبیعت مرد است.

## حقوق زن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

اصل بیستم همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل بیست و یکم دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد:

۱- ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.

۲- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی سرپرست.

۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده. ۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست.

۵- اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی.

### زن از دیدگاه امام خمینی (ره) :

یکی از مهمترین الگوهای دین‌شناختی حضرت امام در حوزه مسایل زنان که در واقع

وجهی اساسی در تمایز میان اندیشه و نگاه ایشان و بسیاری از بزرگان دیگری که از زبان

دین سخن می‌گفتند و می‌گویند، به شمار می‌رود، اصل و محور فراگیر و گسترده‌ای است

که در اینجا با عنوان مسؤولیت و دخالت در سرنوشت از آن نام می‌بریم. این مهم با توجه

به سرفصلها و موضوعات متعددی که در مصداقیابی آن از منظر اندیشه امام وجود دارد و

می‌تواند با تعابیر دیگر و یا در چند بخش مجزا مطرح شود. مجال اندک مقاله چاره‌ای جز

شرح اجمالی و پرداختن فهرست گونه به بخشی از عناوینی که زیر مجموعه این اصل قرار می‌گیرند، باقی نمی‌گذارد. آنچه در این بخش مورد نظر است عمدتاً از وجهه نظر مسؤولیت عملی زن در دو حوزه فرد و جامعه است و نگاهی به بعد کلامی و مباحث انسان شناختی ندارد. در آن زمینه به همان شرحی که در محور «خوشبختی، کالای مشترک»، آمد بسنده می‌کنیم. تردیدی نیست و کسی نیز نمی‌تواند تردید کند که زن نیز یکسان با مرد، در سرنوشت خود دخیل است و پاسخگوی عمل خود می‌باشد. مدار تکلیف و مسؤولیت، عبارت است از اراده و اختیار و آزادی عمل از یک سو، و خرد و آگاهی از سوی دیگر. هر انسانی، زن یا مرد، در گرو دستاوردها و اکتسابات خود است،

چه

خوب و چه بد: کل نفس بما کسبت رهینهُ (۱)

و: لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (۲) .

در اینها تردیدی نیست و کسی نیز تردید نکرده است و نیازی به شرح و بسط آن نمی‌باشد. آنچه در این مختصر از منظر دین‌شناسی امام به آن اشاره می‌کنیم، همسانی زن و مرد و مسؤولیت مشترک آنان در حوزه عمل بانوان بویژه در زمینه‌های حضور اجتماعی می‌باشد. مظاهر حضور اجتماعی اعم از تلاشهای فرهنگی، آموزشی، سیاسی و هنری، تحصیل، اشتغال، و تولیدات صنعتی، کشاورزی و دامی و دیگر فعالیت‌های اجتماعی با «حفظ جهات شرعی» اختصاص به قشری یا جنسی خاص ندارد و زنان نیز نه تنها حق پرداختن به آنها را دارند بلکه در بسیاری موارد تکلیف دینی و اجتماعی آنان به شمار

می‌رود و تلاش حضرت امام نیز طی سالهای مبارزه و پس از آن، از جایگاه مرجعی بزرگ و رهبری که فقط و فقط از موضع احکام دین و تکالیف اسلامی سخن می‌گوید، مصروف این شد که بانوان را به صحنه آورد و از قید و بندهای خرافه‌ای و محرومیت‌های خودساخته‌ای که بر تلاش اجتماعی و نقش‌آفرینی آنان با توطئه دشمنان و ناآگاهی توسط برخی دوستان بسته شده بود بگشاید و آنان را به مرحله‌ای از رشد و بالندگی برساند که در ردیف یکی از افتخارات خود و جامعه اسلامی در آغاز وصیت‌نامه سیاسی الهی خویش اعلان کند: "ما مفتخریم که بانوان و زنان پیر و جوان و خرد و کلان در صحنه‌های فرهنگی و اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان، در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند... و از محرومیت‌هایی که توطئه دشمنان و ناآشنایی دوستان از احکام اسلام و قرآن بر آنها بلکه بر اسلام و مسلمانان تحمیل نمودند، شجاعانه و متعهدانه خود را رها کرده و از قید خرافاتی که دشمنان برای منافع خود به دست نادانان و بعضی آخوندهای بی‌اطلاع از مصالح مسلمین به وجود آورده بودند، خارج نمودند" (۳). اصل همسانی زن و مرد در جایگاه اجتماعی و حضور سازنده و فعال در صحنه‌های مختلف جامعه به عنوان یک انسان مستقل، امری نیست که آشنایان به اسلام بی‌آلایش و رها از داوریه‌های پیش‌ساخته و تکلف‌های خودساخته، به آن اذعان نداشته باشند. مفسر عالی‌قدر، علامه طباطبایی در شرح جایگاه اجتماعی زن در بیانی کلی می‌نویسد: "و اما وزنها الاجتماعی: فان الاسلام ساوی بینها و بین الرجل من حیث تدبیر شؤون الحیاء بالارادة و العمل فانهما متساویان من حیث تعلق الارادة بما تحتاج الیه البنیة الانسانیة فی الاکل و الشرب و غیرها من لوازم البقاء، و قد قال تعالی: «بعضکم من بعض» (۴)، فلها ان تستقل بالارادة و لها ان تستقل بالعمل و تمتلك نتائجها کما للرجل ذلک من

غیر فرق، «لها ما کسبیت و علیها ما اکتسبت». " محصول این بخش سخن علامه این است که زن در برآوردن نیازهای انسانی و اجتماعی خویش با مرد یکسان است و می تواند مستقلا تصمیم بگیرد و مستقلا عمل کند و مالک دستاوردهای خود است. در نگاه ایشان تنها دو ویژگی در زن است که طبعاً و به مقتضای آن دو، مسئولیتهای خاصی را متوجه او می سازد: احدیهما: انها بمنزلة الحرث فی تکون النوع و نمائه فعلیها یعتمد النوع فی بقائه فتختص من الاحکام بمثل ما یختص به الحرث، و تمتاز بذلك من الرجل. و الثانية: ان وجودها مبني على لطافة البنية و رقة الشعور، و لذلك ایضا تاثیر فی احوالها و الوظائف الاجتماعیة المحولاً لطفة البنية الیه (۵).

«آن دو ویژگی، یکی جایگاه و مسئولیت زن در چرخه شکل گیری وجود آدمی و رشد آن است که بقای نسل متکی بر این جایگاه است و طبعاً در «تشریح» و تنظیم مناسبات اجتماعی به مقتضای آن و نه بیشتر، احکام و مسئولیتهایی را متوجه او می سازد، و دوم، ساختار لطافت آمیز و ظرافتهای ادراکی وی است که به گونه ای در مسئولیتهای محوله به او تاثیرگذار می باشد» و شرح آن در بخش دیگری از همین نوشته با عنوان «عاطفه زن، نقطه عطف زندگی» آمده است. حضرت امام به مقتضای شناخت همه جانبه و عمیقی که از آموزه های دینی دارند - به شرحی که در مقدمه گذشت - رسالت خود و انقلاب اسلامی را دستیابی زنان به مقام والای انسانی می دانند، به گونه ای که بتوانند در سرنوشت خود دخالت کنند. ما می خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد. زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. (۶) اگر قرآن کریم سرنوشت جوامع را به دست خود آنان می داند و پیشرفت و تحولات نیک آن را در سایه



تلاشهای آحاد جامعه معرفی و انحطاط اخلاق و فرهنگ و زوال نعمتها و شکست تمدنها را نیز ناشی از عملکرد خود مردم می‌شمارد (۸) این «مردم» اختصاص به گروهی خاص ندارد. جلوه‌ای از این اصل قرآنی همان است که در سخنان امام بارها بر آن تاکید شده است؛ از جمله اینکه: اسلام زن را مثل مرد در همه شؤون، همان طوری که مرد در همه شؤون دخالت دارد، دخالت می‌دهد. (۹) حضرت امام چنان که اشاره شد، دخالت در سرنوشت خود و شؤون اجتماعی را نه تنها حق بانوان بلکه تکلیف شرعی و به عنوان عمل به وظیفه دینی و اجابت دعوت الهی می‌شمارند و این، آن الگویی است که ما را در شناخت بیشتر دین یاری می‌دهد و یک عامل اساسی در برتری اسلام در تکریم شخصیت زنان و حمایت از حقوق اجتماعی و سیاسی آنان و تاکید بر مشارکت و حضور آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی در مقایسه با دیگر مکاتب و نظامها است. این بانوان را کی بسیج کرده که در همه شؤون کشور دخالت می‌کنند و دخالت بجایی همه می‌کنند؟ اینها را کی، اینها را خدا دعوت کرده است. اینها لبیک برای خدا دارند می‌گویند. (۱۰) پیامبر اکرم (ص) دعوت خویش را از روز نخست متوجه همه اقشار اجتماعی می‌دانست. دومین فردی که به او ایمان آورد یک زن بود که تا آخر نیز به پای ایمان خویش ایستاد و آنهمه فداکاری کرد و نام خویش را به عنوان یکی از چهار زن برگزیده جهان توحید ثبت نمود. زنان در همه صحنه‌ها حضور داشتند، حضوری مسؤولانه و از سر ادای وظیفه دینی و رسالت ایمانی خود. حضوری که در پاسخ به ندای پیامبر (ص) بود. در نخستین بیعتی که با پیامبر (ص) پیش از هجرت در عقبه، از جانب چند نفر از مردم یثرب که هنوز نام «مدینه» نیز به خود نگرفته بود، صورت گرفت، از زنی به نام هفراء دختر عبید بن ثعلبه نام برده شده است و در همیت حضور وی همان بس که برخی علت نامگذاری آن بیعت به

«بیعه النساء» را همین می دانند. در بیعت دوم سال بعد نیز حداقل دو زن حضور داشتند. در بیعت عمومی مردم مکه هنگام فتح آن نیز همه شرکت جستند. قرآن کریم نیز به مساله استقبال زنان از بیعت پرداخته و پیامبر (ص) را موظف به پذیرش آن کرده است.

(۱۱) در جریان هجرت نیز که یک امر حیاتی برای مسلمانان بود، چه در هجرت مخفیانه به حبشه که از جمع حدود یکصد نفر مهاجران، نزدیک ۲۰ نفر زن شرکت داشت، و چه در هجرت به مدینه، پیش از هجرت پیامبر (ص) و پس از آن که مسلمانان اموال خویش را در مکه نهاده و به دنبال پیامبر (ص) روانه مدینه می شدند و حدود ۵۰۰ کیلومتر راه را با دشواری بسیار طی می کردند. حضرت امام در باب ضرورت مشارکت بانوان در آنچه که به سرنوشت جامعه اسلامی مربوط می شود، در حوزه های مختلف اجتماعی، بیانات

بسیاری دارند که پرداختن به همه نکات و آموزه های آن از مجال بحث بیرون است. آنچه در این مختصر بازگو می شود تنها اشاراتی بس کوتاه، آن هم به بخشی از محورها و عناوین است، افزون بر آنچه در سایر بخشهای مقاله آمده است. مشارکت سیاسی: یکی از محورهایی که در حضور اجتماعی بانوان، سخت مورد تاکید حضرت امام است، مساله مشارکت سیاسی آنان می باشد: زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. زنها در

جمهوری اسلام رای باید بدهند. همان طوری که مردان حق رای دارند، زنها حق رای دارند.

(۱۲) همان طوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زنها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زنها هم باید در فعالیت های اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند. (۱۳) آنچه در این نوشته، به عنوان محور اصلی

دنبال می شود، این نکته اساسی است که حضرت امام اینها همه را از موضع دین و در

جایگاه معرفی اسلام بازگو می کنند. و چهره های که از دین و شریعت ترسیم می کنند جز

این نیست که بانوان دوشادوش مردان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و شؤون زندگی حضور فعال و مسؤولانه دارند: خانمها برای اینکه یک چیزی مثلا دستشان بیاید، - یک - یا فرض کنید که صاحب منصب بشوند نمی‌آیند بیرون خودشان و بچه‌هایشان را به کشتن بدهند. این اسلام و قرآن است که خانمها را آورده است بیرون و همدوش مردها بل جلوتر از مردها وارد در صحنه سیاست کرد. (۱۴) حضور در عرصه سازندگی: یکی دیگر از صحنه‌های مشارکت فراگیر، مساله سازندگی همه جانبه کشور و جامعه است که هیچ کس نباید و نمی‌تواند تردید کند که بدون حضور فعال بانوان جامعه اسلامی بتوان در این مهم توفیق کامل به دست آورد. در این خصوص نیز حضرت امام، تاکیدهای زیادی دارند: همه ملت ایران، همه ملت ایران، چه بانوان و چه مردان باید این خرابه‌ای که برای ما گذاشته‌اند، بسازند. با دست مرد تنها درست نمی‌شود، مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند. (۱۵)

زنان شیردل و متعهد، همدوش مردان عزیز به ساختن ایران عزیز پرداخته چنانکه که به ساختن خود در علم و فرهنگ پرداخته‌اند و شما شهر و روستایی را نمی‌یابید جز آنکه در آنها جمعیت‌هایی فرهنگی و علمی از زنهای متعهد و بانوان اسلامی ارجمند به وجود آمده است. (۱۶) حضرت امام اساسا معنای آزادی صحیح بانوان را نیز همین می‌شمارند که آنان بتوانند با حفظ شؤون دینی و انسانی خود، در سازندگی کشور نقش ایفا کنند: امروز زنان در جمهوری اسلامی همدوش مردان در تلاش سازندگی خود و کشور هستند و این است معنای آزاد زنان و آزاد مردان، نه آنچه در زمان شاه مخلوع گفته می‌شد، که آزادی آنان، در حبس و اختناق و آزار و شکنجه بود. (۱۷) تلاش فرهنگی: یکی از عرصه‌های حضور اجتماعی که از منظر دینی، بانوان وظیفه دارند در آن مشارکت فعال

داشته باشند، تلاش در عرصه فرهنگ به معنای وسیع کلمه است. و حضرت امام، بارها بر این مهم که طبعا بخش عمده‌ای از حیات اجتماعی را در بر می‌گیرد تاکید کرده‌اند: شما می‌دانید که فرهنگ اسلام در این مدت مظلوم بود، در این مدت چند صد سال، بلکه از اول بعد از پیغمبر سلام الله علیه تا برسد به حالا فرهنگ اسلام مظلوم بود، احکام اسلام مظلوم بودند، و این فرهنگ را باید زنده کرد و شما خانمها همان طوری که آقایان مشغول هستند، همان طوری که مردها در جبهه علمی و فرهنگی مشغول هستند، شما هم باید مشغول باشید. (۱۸) مشارکت در نظارت عمومی:

نظارت فعال و متعهدانه بر آنچه در جامعه اسلامی بویژه در اجزاء نظام اسلامی می‌گذرد و تلاش برای حسن جریان امور، وظیفه‌ای است شرعی و متوجه همه افراد جامعه، چه زن و چه مرد. زن نیز باید در نظارت بر امور، خود را مسؤول بداند. نظارت مسؤولانه علاوه بر آگاهی‌های لازم، نیازمند حضور فعال و اظهار نظر در مسایل است: باید همه زنها و همه مردها در مسایل اجتماعی، در مسایل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند؛ هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند. (۱۹) این سخن امام، شعاعی از فرمان قرآن کریم است که به صراحت پیوند مسؤولانه و ایمانی زنان و مردان مؤمن را یادآور می‌شود و آنان را عهده‌دار مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر می‌شمارد، همان گونه مسؤول اقامه نماز و ادای زکات و پیروی از خدا و رسول می‌داند: و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیر حمهم الله ان الله عزیز حکیم. (۲۰) آری به گفته قرآن، این چنین جامعه‌ای با چنان پیوندهای ایمانی و

مناسبات اجتماعی مسؤولانه و نظارت همه جانبه در کنار انجام دیگر وظایف دینی است که مورد لطف و عنایت خداوند قرار می‌گیرد. حضور در دفاع و تدارک میدان نبرد: تحمیل جنگی ناخواسته بر ملت انقلابی ایران، فرصتی تاریخی را برای بانوان مجاهد و فداکار فراهم آورد که گوهر وجود ایمانی و ارزشهای انسانی خویش را به زیباترین و گویاترین شکل به نمایش گذارند و زمینه‌ای شد که حضرت امام نیز وجه دیگری از مشارکت بانوان در مقدرات اساسی جامعه و سرنوشت خویش را بازگو کنند. و این چنین بود که یکی از محورهای اساسی در بیانات حضرت امام درباره جنگ تحمیلی و دفاع مقدس را، ضرورت و نحوه حضور بانوان و تلاش جهادی آنان تشکیل می‌دهد؛ از آموزش نظامی گرفته تا تدارکات جبهه، تربیت فرزندان و تشویق همسران و بستگان برای حضور در میدان نبرد، حضور در سپاه و ارتش و حتی حضور خود بانوان در جهاد دفاعی که مسؤولیتی مشترک میان زن و مرد است. و اینها همه از نگاه دینی، تحلیل و استدلالهای روشن و انکار ناپذیری دارد. زنان در صدر اسلام با مردان در جنگها هم شرکت می‌کردند. ما می‌بینیم و دیدیم که زنان همدوش مردان بلکه جلوتر از آنان در صف قتال ایستادند، خود و بچه‌های خود و جوانان خودشان را از دست دادند و باز هم مقاومت کردند. (۲۱) اگر خدای ناخواسته زمانی یک هجومی به مملکت اسلامی بشود باید همه مردم، زن و مرد حرکت کنند. مساله دفاع این طور نیست که تکلیف منحصر به مرد باشد یا اختصاص به یک دسته‌ای داشته باشد؛ همه باید بروند و از مملکت خود دفاع بکنند. (۲۲) من از آنچه تا کنون به همت مردان و زنان با شرف و رزمنده شده است، امید آن دارم که در بسیج همه جانبه آموزش نظامی و عقیدتی و اخلاقی و فرهنگی با تایید خداوند متعال موفق شوند و دوره تعلیمات و

تمرینهای عملی نظامی و پارتیزانی و چریکی را شایسته و به طوری که سزاوار یک ملت اسلامی به پا خواسته است به پایان رسانند. (۲۳) استدلال بر ضرورت آموزش نظامی توسط بانوان در شکلهای مختلف آن نیز کاملاً روشن است. کما اینکه امام خطاب به جمعی از بانوان میفرماید:

اگر دفاع بر همه واجب شد، مقدمات دفاع هم باید عمل بشود. از آن جمله قضیه اینکه ترتیب نظامی بودن، یادگرفتن انواع نظامی بودن را برای آنهايي که ممکن است اینطور نیست که واجب باشد بر ما که دفاع کنیم و ندانیم چه جور دفاع کنیم. باید بدانیم چه جور دفاع می‌کنیم... البته در آن محیطی که شما تعلیم نظامی می‌بینید باید محیط صحیح باشد، محیط اسلامی باشد، همه جهات عفاف محفوظ باشد، همه جهات اسلامی محفوظ باشد. (۲۴) پایان بخش این محور، سخن دیگری از حضرت امام در پیش از پیروزی انقلاب است که هم تأکیدی بر مشارکت مسؤولانه بانوان در جهاد شرعی است و هم تأکیدی بر حضور فعال در جامعه و مشارکت در اموری که به سرنوشت آنان مربوط می‌شود: این تبلیغات که «اگر اسلام پیدا شد مثلاً دیگر زنها باید بروند توی خانه‌ها بنشینند و قفلی هم درش بزنند که بیرون نیایند» این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت می‌دهند. صدر اسلام زنها توی لشکرها هم بودند، توی میدانهای جنگ هم می‌رفتند. (۲۵)

### حجاب و جنبه روانی حجاب:

نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرتهای بی بند و بار هیجانها و التهابهای جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع



نشدنی درمی آورد. غریزه جنسی غریزه‌ای نیرومند، عمیق و «دریا صفت» است، هر چه بیشتر اطاعت شود سرکش تر می گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر خوراک بدهند شعله ورتر می شود. برای درک این مطلب به دو چیز باید توجه داشت:

۱. تاریخ همان طوری که از آزمندان ثروت یاد می کند که با حرص و آزی حیرت آور در پی گرد آوردن پول و ثروت بوده اند و هر چه بیشتر جمع می کرده اند حریص تر می شده اند، همچنین از آزمندانی در زمینه مسائل جنسی یاد می کند. اینها نیز به هیچ وجه از نظر حس تصرف و تملک زیبارویان در یک حدی متوقف نشده اند. صاحبان حرمسراها و در واقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته اند چنین بوده اند. کریستن سن نویسنده کتاب ایران در زمان ساسانیان در فصل نهم کتاب خویش می نویسد:

«در نقش شکار طاق بستان فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو (پرویز) در حرم داشت می بینیم. این شهریان هیچ گاه از این میل سیر نمی شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب اولاد را در هر جا نشان می دادند به حرم خود می آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می کرد نامه ای چند به فرمانروایان اطراف می فرستاد و در آن وصف زن کامل عیار را درج می کرد. پس عمال او هر جا زنی را با وصف نامه مناسب می دیدند به خدمت می بردند.» از این گونه جریانها در تاریخ قدیم بسیار می توان یافت. در جدید این جریانها به شکل حرمسرا نیست، به شکل دیگر است، با این تفاوت که در جدید لزومی ندارد کسی به اندازه خسرو پرویز و هارون الرشید امکانات داشته باشد. در جدید به برکت تجدید فرنگی، برای مردی که یک صد هزارم پرویز و هارون امکانات داشته باشد میسر است که به اندازه آنها از جنس زن بهره کشی کند. ۲. هیچ فکر کرده اید که حس «تغزل» در بشر



چه حسی است؟ قسمتی از ادبیات جهان عشق و غزل است. در این بخش از ادبیات، مرد، محبوب و معشوق خود را ستایش می کند، به پیشگاه او نیاز می برد، او را بزرگ و خود را کوچک جلوه می دهد، خود را نیازمند کوچکترین عنایت او می داند، مدعی می شود که محبوب و معشوق «صد ملک جان به نیم نظر می تواند بخرد، پس چرا در این معامله تقصیر می کند»، از فراق او دردمندانه می نالد. این چیست؟ چرا بشر در مورد سایر نیازهای خود چنین نمی کند؟ آیا تاکنون دیده اید که یک آدم پول پرست برای پول، یک آدم جاه پرست برای جاه و مقام غزلسرای می کند؟! آیا تاکنون کسی برای نان غزلسرای کرده است؟ چرا هر کسی از شعر و غزل دیگری خوشش می آید؟ چرا همه از دیوان حافظ اینقدر لذت می برند؟ آیا جز این است که همه کس آن را با زبان یک غریزه عمیق که سراپای وجودش را گرفته است منطبق می بیند؟ چقدر اشتباه می کنند کسانی که می گویند یگانه عامل اساسی فعالیت های بشر عامل اقتصاد است!! بشر برای عشقهای جنسی خود موسیقی خاصی دارد، همچنانکه برای معنویات نیز موسیقی خاص دارد، صورتی که برای حاجت های صرفا مادی از قبیل آب و نان موسیقی ندارد. من نمی خواهم ادعا کنم که تمام عشقها جنسی است و هم هرگز نمی گویم که حافظ و سعدی و سایر غزلسرایان صرفا از زبان غریزه جنسی سخن گفته اند. این مبحث، مبحث دیگری است که جداگانه باید بحث شود.

ولی قدر مسلم این است که بسیاری از عشقها و غزلها عشق و غزلهایی است که مرد برای زن داشته است. همین قدر کافی است که بدانیم توجه مرد به زن از نوع توجه به نان و آب نیست که با سیر شدن شکم اقیان شود، بلکه یا به صورت حرص و آز و تنوع پرستی درمی آید و یا به صورت عشق و غزل. ما بعدا در این باره بحث خواهیم کرد که در

چه شرایطی حالت حرص و آز جنسی تقویت می‌شود و در چه شرایطی شکل عشق و غزل پیدا می‌کند و رنگ معنوی به خود می‌گیرد. به هر حال اسلام به قدرت شگرف این غریزه آتشین توجه کامل کرده است. روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه»، خطرناک بودن خلوت با زن، و بالاخره خطرناک بودن غریزه‌ای که مرد و زن را به یکدیگر پیوند می‌دهد وارد شده است.

اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده است و در این زمینه، هم برای زنان و هم برای مردان تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک که برای زن و مرد هر دو مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است: قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم... قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن . خلاصه این

دستور این است که زن و مرد نباید به یکدیگر خیره شوند، نباید چشم چرانی کنند، نباید نگاههای مملو از شهوت به یکدیگر بدوزند، نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنند. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه‌گری و دلربایی نپردازند، به هیچ وجه و هیچ صورت و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان

بیگانه را فراهم کنند. روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است. اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد. همان طور که بشر - اعم از مرد و زن - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی‌شود و اشباع نمی‌گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است. هیچ مردی از تصاحب زیبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالاخره هیچ دلی از هوس سیر نمی‌شود. و از طرفی تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام ناشدنی است و

همیشه مقرون ست به نوعی احساس محرومیت. دست نیافتن به آرزوها به نوبه خود منجر به اختلالات روحی و بیماریهای روانی می گردد. چرا در دنیای غرب اینهمه بیماری روانی زیاد شده است؟ علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحریکات فراوان سکسی است که به وسیله جراید و مجلات و سینماها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیر رسمی و حتی خیابانها و کوچهها انجام می شود. اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها مرد شکار است و زن شکارچی، همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچیگری او ناشی می شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباسهای بدن نما و آرایشهای تحریک کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحرافهای مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است.

## بررسی نظریات تحقیر آمیز درباره زن و دیدگاه اسلام در این رابطه :

اگر بخواهیم ببینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست، لازم است به مساله سرشت زن و مرد- که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است- توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید ببینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می داند یا دو سرشتی؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول می گوید: «همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم» (سوره نساء آیه ۱). درباره همه آدمیان می گوید: «خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید» (سوره نساء و سوره نحل و سوره روم). در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گرفته اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عنصر گناه است، از وجود زن شر و وسوسه بر می خیزد، زن شیطان کوچک است. می گویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند زنی در آن دخالت داشته است. می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از طریق زن است که مردان را می فریبد؛ شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را. می گویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت

بیرون رانده شد، از طریق زن بود؛ شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید. قرآن آنجا که پای وسوسه شیطان را به میان می کشد ضمیرها را به شکل «تثنيه» می آورد، می گوید فوسوس لهما الشیطان (۱) شیطان آندو را وسوسه کرد فدلیمها بغرور (۲) شیطان آندو را به فریب راهنمایی کرد و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین (۳) یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد. به این ترتیب قرآن با یک فکر رایج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد. یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعداد های روحانی و معنوی زن است؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آن طور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد. قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد می کند. از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی

قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر  
به \_\_\_\_\_ مردان ننماید. \_\_\_\_\_

قرآن درباره مادر موسی می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده  
و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به  
سوی \_\_\_\_\_ و \_\_\_\_\_ از \_\_\_\_\_ سواهییم گردانید. \_\_\_\_\_

قرآن درباره مریم، مادر عیسی، می گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب  
عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او  
روزی می رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را  
در حیرت فرو برده، او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده

بود. در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه  
برسد، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر  
فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد. اسلام در سیر من  
الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد  
قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از

حق به سوی مردم و تحمل مسؤولیت پیغامبری است که مرد را برای این کار مناسبتر  
داند. \_\_\_\_\_ ته است. \_\_\_\_\_

یکی دیگر از نظریات تحقیرآمیزی که نسبت به زن وجود داشته است، مربوط است به  
ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیینها رابطه جنسی  
ذاتا پلید است. به عقیده پیروان آن آیینها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که  
همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: «با

تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنید». همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با مجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از مجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند. برتراند راسل می گوید: در همه آیینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می شود مگر در اسلام؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلیسند نشدند. مرد اسلام است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است. اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غایی را در کمال صراحت بیان می کند. اسلام با صراحت کامل می گوید زمین و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده اند اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است. اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند: هن لباس لکم و انتم لباس لهن (۴) زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند، در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظ نداش ته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن



را از نظر مرد یک شر و بلای اجتناب ناپذیر می دانسته‌اند. بسیاری از مردان با همه بهره‌هایی که از وجود زن می‌برده‌اند او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می‌دانسته‌اند. قرآن کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می‌دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل اوست.

یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می‌دانسته‌اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله ظرفی می‌دانسته‌اند که نطفه مرد را - که بذر اصلی فرزند است - در داخل خود نگه می‌دارد و رشد می‌دهد. در قرآن ضمن آیاتی که می‌گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است.

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیر آمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. اکنون نوبت این است که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست.

### نتیجه گیری:

همانطور که در صفحات پیشین مشاهده گردید سبک نگارش در این مقاله بدین صورت بود که بعد از بحث و گفتگو در مورد هر موضوع {در مورد حقوق زنان} در پایان آن موضوع، نتایج حاصله نیز گنجانده شده است و نیاز مبرمی به ذکر نتیجه نهایی در پایان مقاله نمی‌باشد؛ ولی به جهت رعایت قواعد ادبی و قواعد مقاله نویسی نتیجه ای را در پایان این مقاله که خلاصه ای از نتایج مطالب مندرج در این مقاله می‌باشد، ذکر شده تا

رعایت اصول نیز شده باشد. قضاوت زنان : خلاصه آن که در برخی از امور حضور زن نارواست و امر او در آن نافذ نیست نظیر جایی که مستلزم تماس نامحرمانه با نامحرم و مانند آن باشد، این گونه از موارد که سهم مختص مرد است داوری زن در آن صحیح نیست و اما در مواردی که مخصوص زنان است یا مشترک بین زن و مرد بوده یا مخصوص مردان می باشد، لیکن مستلزم هیچ محذوری از قبیل تماس با نامحرم نمی باشد، دلیل روشنی بر اشتراط ذکورت یافت نمی شود، البته مشهور بین فقهاء قده همان اشتراط مزبور می باشد، پس اگر اجماع مسلم در بین باشد، بحثی در آن نیست و گرنه منع زن از قضا به نحو کلی، مورد بحث و نقد است، زیرا هیچ محذوری در قضاء زن نسبت به زنان با شهادت زن وجود ندارد، البته مطلب مزبور در جایی است که زن واجد همه شرایط قضا از جهت علم و عدل و مانند آن باشد. سهم ارث زنان : اسلام به موجب دلایلی که در مقالات پیش گفتیم مهر و نفقه را اموری لازم و مؤثر در استحکام زناشویی و تامین آسایش خانوادگی و ایجاد وحدت میان زن و شوهر می شناسد. از نظر اسلام الغاء مهر و نفقه و خصوصاً نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن به سوی فحشاء است. و چون مهر و نفقه را لازم می داند و به این سبب قهراً از بودجه زندگی زن کاسته شده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شده است، اسلام می خواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود. لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث قرار داده است. پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است.

حجاب زنان : همان طور که بشر - اعم از مرد و زن - در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی شود و اشباع نمی گردد، در ناحیه جنسی نیز چنین است و علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است این است که میل

به خودنمایی و خودآرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلبها و دلها مرد شکار است و زن شکارچی، همچنانکه از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خودآرایی از این نوع حس شکارچیگری او ناشی می‌شود. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه به خود اسیر سازد. لهذا انحراف تبرج و برهنگی از انحرافهای مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است. مساله اجازه پدر: اگر اختیار ازدواج به دست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم، آنها به شرط اینکه پدر سوء نیت یا کج‌سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر بشود نداشته باشد، چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد؟ این یک احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده است و ناشی از نوعی سوء ظن به طبیعت مرد است. جهاد زنان: زن می‌تواند در بخش مهمی از امور مربوط به جهاد حضور یابد، چرا که تمام جهاد، در سنگر بودن و تیراندازی کردن نیست علاوه بر کمک‌های تداکارتی پشت جبهه و متن جبهه، نقشه کشیدن و راهنمایی کردن نیز بخش‌های مهمی از جهاد به شمار می‌آید، مگر آنان که در متن جنگ حضور دارند، همه کار نظامی می‌نمایند؟ بخش قابل توجهی از آنان امور مربوط به نقشه‌برداری، اطلاعات جنگی و... را به عهده دارند. زنها فقط امور تنگاتنگ نظامی را که کار شاق و دشواری است، به عهده نمی‌گیرند نه این که از فیض جهاد محروم باشند. وثانیا: اگر کشوری در حال جنگ و دفاع است و از طرف بیگانه‌ها تهدید می‌شود، زنها باید فاع کنند و لازمه دفاع آموزش نظامی دیدن است. پس در هیچ یک از این مسائل، زن محروم

نیست بلکه در اکثر دشواریها و باربرداری و امانت‌داریها، در بسیاری از مصائب و مشکلات،

زن همتای مرد است.

## منابع و ماخذ :

- کتاب خانواده در قرآن، ص ۳۶۵ (نویسنده: دکتر احمد بهشتی)
- کتاب زن در آینه جلال و جمال صفحه ۳۵۲ (نویسنده: آیه الله عبدالله جوادی آملی)
- کتاب امام خمینی و الگوهای دین شناختی در مسایل زنان، ص ۱۰۱ (نویسنده: سید ضیاء مرتضوی)
- کتاب مبانی نظری قانون اساسی، ص ۸۹ (نویسنده: شهید محمد حسین حسینی بهشتی)
- کتاب زن در آینه جلال و جمال صفحه ۳۴۸ (نویسنده: آیه الله عبدالله جوادی آملی)
- کتاب زن در آینه جلال و جمال صفحه ۳۴۵ (نویسنده: آیه الله عبدالله جوادی آملی)
- کتاب مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۳۱۰ (نویسنده: شهید مطهری)
- کتاب مجموعه آثار جلد ۱۹ صفحه ۴۳۴ (نویسنده: استاد شهید مرتضی مطهری)
- کتاب مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۲۳۵ (نویسنده: شهید مرتضی مطهری)
- کتاب مجموعه آثار ج ۱۹ ص ۹۴ (نویسنده: شهید مرتضی مطهری)
- کتاب مجموعه آثار جلد ۱۹ صفحه ۱۳۱ (نویسنده: استاد شهید مرتضی مطهری)
- کتاب ترجمه تفسیر المیزان جلد ۲ صفحه ۴۰۲ (نویسنده: علامه سید محمد حسین طباطبائی)
- کتاب ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۵۴۷ (نویسنده: علامه طباطبائی)
- منابع فرعی که در با ورقی ها ذکر شده است :

## قرآن

- سوره فتح آیه ۲۹. ۲. سوره روم آیه ۲۱. ۳. سوره اعراف آیه ۳۲. ۴. مدثر، آیه ۳۸. ۵. بقره، آیه ۲۸۶. ۶. آل عمران، آیه ۱۹۵.
- توبه، آیه ۷۱. ۸. اعراف / ۲۰. ۹. اعراف / ۲۲. ۱۰. اعراف / ۲۱. ۱۱. بقره / ۱۸۷. ۱۲. سوره نحلآیه ۵۹
- جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴. کتاب القضاء، باب ۲ از ابواب صفات القاضی. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۷۲. و - صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵۳.
- روضه المتقین، ج ۸، ص ۳۳۰ ج ۲، ص ۶۸۰، شرائط القاضی. المیزان، ج ۲، ص ۲۷۱. وسائل الشیعه، کتاب ارث، باب ۳ از ابواب میراث الاخوه والاجداد. وسائل الشیعه، کتاب ارث، باب ۳ از ابواب میراث الاخوه والاجداد.

